

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

شعر از عشق‌ری
فرستنده: محمود شاداب
۰۱ مارچ ۲۰۱۸

[از یادم رفت]

شدم از بسکه سخنور سخن از یادم رفت
بر دلم نیست کنون خواهش گلگشت چمن
لاف سربازی که من داشتم، آن دور گذشت
طبع افسرد و شدم پیر، به دل، عشق نماند
دیده‌ام تالِب رنگین کسی دوش به خواب
رفته رفته به سرم عشق تو آورد جنون
گشتم این رنگ ز عشق تو مجرد به جهان
آن قدر از ستم و جور رقیبان دغا
برق رخسار تو از بسکه مرا داد گداز
همچو مجنون به خدا آن قدر عریان گشتم
یختم را که کند پاره ز عشقت، که چنان
شخص بی درد بدم منزل من صومعه بود
عشق‌ری تا که گرفتم پی لیلی روشن
عمر بگذشت به غربت، وطن از یادم رفت
آبشار و گل و سرو و سمن از یادم رفت
یک قلم قصه دار و رسن از یادم رفت
زلف پُر چین شکن بر شکن از یادم رفت
لعل و یاقوت و عقیق یمن از یادم رفت
گسب و کار و هنر و علم و فن از یادم رفت
پدر و مادر و فرزند و زن از یادم رفت
دیدم آسیب که سیب نَقَن از یادم رفت
همچو شمع سحری سوختن از یادم رفت
که ز سودای تو چاک یخن از یادم رفت
رفتم از دست که بر سر زدن از یادم رفت
عشق رو داد ردا و چین از یادم رفت
از دوئی دور شدم ما و من از یادم رفت